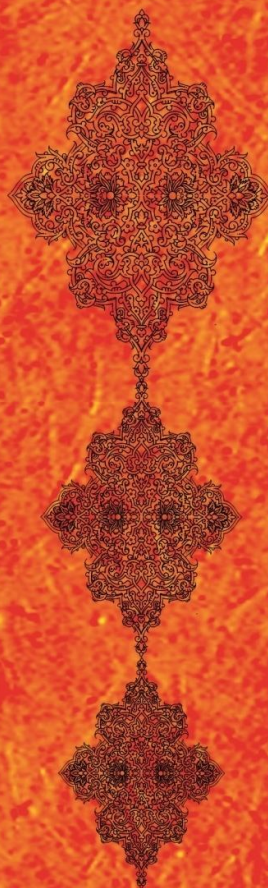




زبان و ادبیات فارسی

برای دانشجویان و شرکت کنندگان
در آزمون استخدامی
و کنکور کارشناسی ناپیوسته

سید محسن مهربابی





سرشناسه: مهرایی، سید محسن
عنوان و نام پدید آورنده: زبان و ادبیات فارسی (برای دانشجویان و شرکت
کنندگان در آزمون استخدامی و کتکور کارشناسی ناپوسته/ سیدمحسن مهرایی
مشخصات نشر: کرمانشاه: گلچین ادب، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۲۴۴ص.

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۰۰۰-۰۶-۱

وسعت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۴۱

موضوع: فارسی -- راهنمای آموزشی (عالی)

Persian language- - study and teaching(higher) موضوع:

موضوع: ادبیات فارسی -- راهنمای آموزشی (عالی)

Persian literature- - study and teaching(higher) موضوع:

موضوع: دانشگاه ها و مدارس عالی -- ایران -- آزمون ها

universities and colleges- - iran- - examinations موضوع:

۴۵/۰۷

PIR ۲۶۲۶/م۹/۱۳۹۷

۵۲۵۱۷۴۷

کتاب شناسی ملی

بخش اول ادبیات

چیستی و چگونگی ادبیات

اثر ادبی عبارت است از مجموعه آثار مکتوبی که بلندترین و بهترین افکار و خیال‌ها را در عالی‌ترین و بهترین صورت‌ها تعبیر کرده باشد، و البته به اقتضای احوال و طبایع اقوام و افراد و هم به سبب مقتضیات و مناسبات سیاسی و اجتماعی، فنون و انواع مختلفی دارد و گاه بعضی از این فنون و انواع بر سایرین تقدم یافته است. شاید بتوان گفت که در اکثر جوامع نخستین، طبقه‌ای که به امور روحانی اشتغال داشته است، زودتر از سایر طبقات به ایجاد آثار ادبی پرداخته است و در ستایش خدایان و قهرمانان سخنانی سروده. و باز شاید بتوان گفت که در بین بیشتر امم و اقوام عالم، شعر و سخن موزون زودتر از نثر به ضبط درآمده است و در آغاز حال، ادب نزد اکثر اقوام و امم مجرد شعر بوده است. بعدها حدود آنچه مربوط به شعر بود توسعه یافت و بعضی معارف و علوم دیگر نیز چون صرف و نحو و لغت و غیره در آن وارد گشته است. لیکن پیداست که این علوم و فنون نیز جهت فهم و شناخت شعر ضرورت داشته‌اند. به سبب ترقی و تنوعی که در فنون نظم و نثر به وجود آمده است، ادب و ادبیات در روزگار ما مفهوم وسیع‌تر و جامع‌تری یافته و به همین سبب، حد و تعریف درست و دقیق آن نیز دشوارتر گشته است و اختلافات بسیار برخاسته است. این اختلافات درباره حقیقت و ماهیت مفهوم ادبیات به حدی است که شاید به آسانی نتوان تعریف جامع و مانعی از آن ایراد کرد. اما تعریف جامع و مانع منطقی چه حاجت؟ حقیقت و جوهر واقعی ادبیات برای کسانی که با آثار ادبی آشنایی دارند پوشیده نیست.

اگر در تبیین و تعبیر از آنچه حقیقت و ماهیت ادب است بین اهل نظر اختلاف باشد، تغییری در ماهیت و حقیقت ادب ایجاد نمی‌شود و در این نکته خلاف نیست که بین *ایلیاد* هومر و *شاهنامه* فردوسی و بهشت گمشده میلتون و *کمدی الهی* دانته و *غزل* حافظ و آثار شکسپیر و اشعار هوگو و آثار تاگور و داستان‌های داستایوسکی شباهت و قرابتی تمام در کار است و در بسیاری اوصاف و احوال، مشابهت و مشارکت دارند و به نظر می‌آید که از جنس واحدی هستند و البته این امری که بین همه آنها چنان عام و مشترک است که تفاوت فکر و زبان و اختلاف زمان و مکان نتوانسته است این امر مشترک را از بین ببرد، همان حقیقت و جوهری است که از آن به ادب و ادبیات تعبیر می‌کنند و از اوصاف عمده آن این است که بر عاطفه و خیال و معنی و اسلوب مبتنی است و به همین سبب، تمام آن آثار که ماهیت و حقیقت آنها ادب و ادبیات است، به تفاوت مراتب به شورانگیزی و دلربایی موصوف هستند و همه دارای سبک و معنی خاص خویش می‌باشند. و بدین ترتیب شاید بتوان گفت که ادبیات عبارت است از آنگونه سخنانی که از حد سخنان عادی برتر و والاتر بوده است و مردم آن سخنان را در خور ضبط و نقل دانسته‌اند و از خواندن و شنیدن آنها

دگرگونه گشته‌اند و احساس غم و شادی یا لذت و آلم* کرده‌اند. پس ادبیات تمام ذخایر و موارث ذوقی و فکری اقوام و امم عالم که مردم در ضبط و نقل و نشر آنها اهتمام کرده‌اند را در بر می‌گیرد. این ذخایر قسمت عمده‌ای از احوال و آثار نفسانی و اجتماعی انسان را شامل می‌شود چنانکه از حوادث و وقایع شگفت‌انگیز زندگی قهرمانان حادثه‌جوی پر شور و شر گرفته تا اوهام و افکاری که در خاطر مردمان گوشه‌نشین و منزوی خَلْجان* دارد و شورها و هیجان‌های عاشقان کامجوی شهوت‌پرست گرفته تا مبهم‌ترین و تاریک‌ترین مواجید* ذوقی مشایخ صوفیه، همه در قلمرو وسیع ادبیات جای دارند و البته احوال و افکار فرد و حوادث و سرگذشت‌های اقوام و جماعات نیز در این آثار مندرج و متجلی هستند. باید توجه داشته باشیم که این میراث ذوقی که همواره موجب استفاده و تمتع* و التذاذ اقوام و افراد جهان خواهد بود، ناچار همه از یک دست و یک جنس نیست. به مقتضیات حال و زمان و مکان و سلیقهٔ مردمان بستگی دارد و در گذر زمان، مقام و عظمت آن نیز بالا و پایین می‌رود.

به هر حال، این ادبیات با هر تعریفی که از آن داشته باشیم، کاربر بسیار دارد. وقتی افسردگی انسان را به ستوه می‌آورد، دست او را می‌گیرد و نزد انسان‌های اطراف می‌برد و جهان را بهتر به انسان می‌شناساند و او را یاری می‌دهد تا بهتر زندگی کند. وقتی یک داستان می‌خوانیم، کلمات و روایت‌ها به ما این مجال را می‌دهند تا به احساساتی که تجربه می‌کنیم صورت ببخشیم و رؤیایپردازی کنیم. این داستان می‌تواند وجهی از زندگی را بر ما آشکار کند که پیش از این فقط احساسش کرده‌ایم. در جای شخصیت‌های داستان قرار بگیریم و رفتارها و عکس‌العمل‌های شخصیت‌ها را قضاوت کنیم. پس اینگونه نیست که ادبیات فقط وسیله‌ای برای سرگرمی یا مرهمی برای روح باشد، بلکه ادبیات راهی است برای کشف جهان که می‌تواند خواننده و مخاطب خود را از درون متحوّل کند. ادبیات مانند فلسفه و دیگر علوم انسانی، ما را به تفکر و امیدارد و سبب می‌گردد که دنیای ذهنی و اجتماعی‌ای که در آن ساکن هستیم را بهتر بشناسیم. و درواقع تجربهٔ بشری را بهتر بفهمیم. با خواندن داستانی از شاهنامه، رفتار و عکس‌العمل شخصیت‌ها اعم از پهلوان و شاهزاده و... را می‌بینیم و از این مهمتر قضاوت و داوری فردوسی را نیز می‌خوانیم. چون کتاب را بر زمین بگذاریم ناخودآگاه در مقام قضاوت بر می‌آییم. حق با رستم بود یا با اسفندیار؟ اگر ما در جایگاه رستم قرار داشتیم با این معضل چگونه برخورد می‌کردیم؟ داستان شیخ صنعان عطار یا حکایت آن زن در آثار سعدی که شوهر را نهیب می‌زند که دیگر از بقال کوی که «گندم‌فروشی جو نما» ست خرید نکنند نیز گوشه‌ای دیگر از همین تجربه‌هاست. برای هر انسانی که در ابتدا، ظواهر زندگی را می‌بیند و به معنای عمیق آن نمی‌رسد اتفاق می‌افتد که مطابق با همین ظواهر و البته به صورت جزئی و سطحی در مقابل پدیده‌ها داوری کند و نظر بدهد. در مقابل این ظاهرپرستی کدام رهنما بهتر از مولوی است که با داستان «پیل در تاریکی» چنین موقعیتی را موشکافی می‌کند. باید بپذیریم که آنچه دانتس یا سروانتس در باب وضعیت بشری به ما می‌آموزند، اگر از آموزه‌های بزرگترین جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بیشتر نباشد، کمتر هم نیست.

نویسنده یک اثر ادبی با پرداختن به یک موضوع، حادثه یا شخصیت، نظریه‌پردازی نمی‌کند، بلکه خواننده را وامی‌دارد که خود به این نظریه برسد. کار ادبیات بیشتر پیشنهاد کردن است تا تحمیل یک دیدگاه. بنابراین خواننده را آزاد می‌گذارد تا آن‌گونه که می‌خواهد بیندیشد و قضاوت کند. اثر ادبی از تداعی لغات بهره می‌جوید، به داستان‌ها، نمونه‌ها و موارد جزئی ارجاع می‌دهد و بدین ترتیب آشوبی در حوزه معنا به پا می‌کند و قوای همزادپنداری خواننده را بیدار کرده و تقویت می‌کند.

پس از این همه تعریف و تمجید از ادبیات و یک اثر ادبی، این پرسش در ذهن ایجاد می‌شود که آیا نویسنده یک متن ادبی و یا خواننده حرفه‌ای ادبیات خود از اخلاق انسانی بهره‌مند است و در زندگی خویش به طور کامل آنچه نوشته یا خوانده است را به کار می‌برد و نمونه یک انسان کامل و یا یک شخص کاملاً انسانی است؟ بدون شک پاسخ این سؤال منفی است و در این پاسخ می‌توانیم به کلام سعدی استناد کنیم که قرن‌ها پیش گفته است که اگر آنچه را که می‌گوید به مرحله عمل دربیاید «نکو سیرت و پارسا» خواهد بود و شیخ شیرازی خود این ادعا را ندارد.

پرسش دیگر خواننده این است که آیا فقط باید شاهکارهای ادبی را بخواند و از آنها درس بگیرد و در این بین نقش آثار عامه‌پسند و گاه بازاری چه می‌شود؟ مسلماً آثار عامه‌پسند خاصیت یک متن فاخر ادبی را ندارند اما می‌توانند نقش حلقه مفقوده را برای خواننده‌ای بازی کنند که گریزان از مطالعه است و نمی‌تواند برای خواندن یک اثر ادبی وقت بگذارد و یا تمرکز کند. چنین شخصی اگر مطالعه بوف کور، یا کم‌دی الهی را سرآغاز کار کتاب‌خوانی خود قرار دهد به زودی سرخورده می‌شود و کتاب را در گوشه‌ای قرار می‌دهد. آثار عامه‌پسند و بازاری به مثابه یک داربست هستند که برای بنای ساختمان لازم می‌باشند اما چون کار ساختن بنا به اتمام برسد این داربست باید برچیده شود و به مکان دیگری منتقل گردد.

برگرفته از کتاب

نقد ادبی نوشته دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

ادبیات در مخاطره نوشته تزوتان تودوروف

شعر چیست؟

اگر بخواهیم تعریف جامعی از شعر به دست دهیم این تعریف باید هم بر قصاید ناصرخسرو و هم بر شاهنامه و خمسه نظامی و هم بر غزل شمس و حافظ و صائب و بالاخره بر شعرهای نیما و اخوان و شاملو منطبق شود. و البته شعرهای درجه دوّم و سوّم هر دوره را نیز در شمول خود بگنجانند.

وقتی مجموعه این گونه آثار را در نظر می‌آوریم، می‌بینیم که «شعر گره‌خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته است». در این تعریف پنج عنصر اصلی دیده می‌شود که هر شعر به گونه‌ای از هر کدام از آن پنج عنصر (عاطفه، تخیل، زبان، آهنگ و شکل) برخوردار است. با این تفاوت که در بعضی از شعرها مانند شعرهای خاقانی و صائب، عنصر تخیل چشم‌گیر است و در بعضی از شعرها مانند قصاید ناصرخسرو و شعر اکثر صوفیه و بسیاری از گویندگان مشروطه، عنصر عاطفه. در بعضی از شعرها، مانند بسیاری از قصاید قآنی، آهنگ عنصر اصلی شعر است و در بعضی دیگر چون قسمت‌هایی از شاهنامه یا غزلیات سعدی، زبان اهمیت بیشتری دارد. در بعضی نیز شکل برجسته است. البته شاعران بزرگ، همیشه، آنها بوده‌اند که مجموع این عناصر را به کمال و در حدّ اعتدال داشته‌اند و نمونه عالی چنین شاعرانی حافظ است. اکنون برای هر کدام از این پنج بخش، تعریفی ارائه می‌دهیم.

الف. عاطفه: عاطفه یا احساس، زمینه درونی و معنوی شعر است، به اعتبار کیفیت برخورد شاعر با جهان خارج و حوادث پیرامونش؛ مثل اینکه از پنجره به بیرون نگاه می‌کنیم و ریزش باران یا سقوط یک برگ با دیدن یک حادثه در خیابان ما را متأثر می‌کند. ناگفته پیداست که نوع عواطف هر کسی، سایه‌ای است از «من» او. این «من» ممکن است فردی و شخصی باشد. مثل من اغلب گویندگان شعر درباری و بعضی شعرهای عاشقانه رمانتیک. در شعر مسعود سعد سلمان نیز که بنا بر حوادثی به زندان افتاده بود این من فردی دیده می‌شود. در «من»های اجتماعی، شاعر، مجموعه‌ای از هم‌سرنوشتان خود را در برش زمانی و مکانی معینی در نظر می‌گیرد. مانند گویندگان مشروطه و ناصرخسرو. «من» ممکن است بشری و انسانی نیز باشد. در این حالت از محدوده زمان و مکان فراتر می‌رود. برای شاعر سرنوشت نوع انسان مهم است مانند خیام، مولوی و حافظ و گویندگان شعر عرفانی.

ب. تخیل: عبارت است از کوششی که ذهن هنرمند در کشف روابط پنهانی اشیا دارد. در واقع، تخیل نیرویی است که به شاعر امکان آن را می‌دهد که میان مفاهیم و اشیا ارتباط برقرار کند، پل بزند و چیزی را که قبل از او، دیگری در نیافته، دریابد. ممکن است شاعری بین باریدن برف و پرواز کبوترها که در ظاهر ارتباطی با هم ندارند، پل بزند و آنها را با هم مرتبط کند. در واقع، حاصل نیروی تخیل اواع تشبیهات، استعارات و مجازهایی است که شاعر می‌آفریند. بسیاری از ناقدان، جوهر اصلی شعر را همین عامل تخیل و عنصر خیال می‌دانند. صور خیال به گستردگی حیات مادی و حیات ذهنی انسان است و تمام نمی‌شود.

در نقد و بررسی یک شاعر باید بررسی کنیم که آیا تخیل شاعر قوی است یا ضعیف و آیا برای اولین بار است که چنین ارتباطی را بین دو چیز برقرار کرده یا به راهی رفته که دیگران هم رفته‌اند. پرسش سوم این است که عنصر تخیل از کجای زندگی است؟ از طبیعت یا زندگی شهری است و یا از طبقه اشرافی است یا طبقه محروم؟

ج. زبان: ظرفی است که عاطفه و تخیل را رانه می‌دهد. زبان ثابت نیست و هر لحظه در حال پویایی و تغییرات تدریجی است. بنابراین، با تغییرات زندگی، آمدن نیازمندی‌های جدید و از بین رفتن بعضی از مفاهیم تغییر می‌کند. در بررسی زبان یک شاعر، به واژگان، ترکیبات و نحو کلام او توجه می‌کنیم. حوزه کاربرد لغات یک شاعر چقدر وسعت دارد؟ شاعر بیشتر از واژگان فارسی استفاده می‌کند یا مثلاً عربی و فرنگی را نیز به کار می‌برد. پرسش دیگر این است که این واژگان چه مقدار جنبه ادبی دارند و چه مقدار از زبان توده مردم و ادب عامه گرفته شده‌اند. از طرفی باید بدانیم که هر شاعر چه مقدار ترکیب تازه در شعر خود می‌آفریند. شاعر برای اینکه اجزای جمله را در کنار هم قرار دهد، باید تناسبی ایجاد کند که همان نحو کلام است.

د. آهنگ: هرگونه تناسبی، خواه صوتی و خواه معنوی، می‌تواند در حوزه تعریفی آهنگ قرار گیرد. بنابراین، منظور از آهنگ فقط وزن شعر نیست، بلکه مجموعه تناسب‌هایی است که در یک شعر می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد. یکی از این تناسب‌ها موسیقی بیرونی شعر است که در اصطلاح، عروض گفته می‌شود. موسیقی کناری نیز هماهنگی دو کلمه و یا دو حرف در آخر مصراع‌ها است که همان ردیف و قافیه می‌باشد. مثل خواب و آب، دیدار و بیدار. شعر از یک موسیقی داخلی نیز بهره می‌گیرد که آن مجموعه تناسب‌هایی است که میان صامت‌ها و مصوت‌های یک شعر ممکن است وجود داشته باشد. مانند صامت «ب» در مصراع لبم از بوسه‌ربایان بر و دوشش باد و مصوت «آ» در مصراع یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود. شعر یک موسیقی معنوی نیز دارد. آنچه قدما طباق و تضاد و مراعات النظیر و... خوانده‌اند، همه، تناسب‌های معنوی مفاهیم و کلمات است و این تناسب‌ها، خود، نوعی آهنگ در درون شعر به وجود می‌آورد و رعایت این تناسب‌ها اگر تصنعی نباشد، بسیار پراهمیت است. مقدار زیادی از هنر حافظ در طرز استفاده از تناسب‌های معنوی است.

ه. شکل: هر شعر دو شکل یا قالب دارد؛ یکی شکل ظاهری که عبارت است از طرز ترکیب مصراع‌ها و ابیات با یکدیگر، به اعتبار قافیه و ردیف و گاه وزن. این همان چیزی است که در اصطلاح قدیم، قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی و... را از یکدیگر جدا می‌کرد. اما شعر، یک شکل درونی یا فرم ذهنی نیز دارد. منظور از فرم ذهنی، مسأله پیوستگی عناصر مختلف یک شعر در ترکیب عمومی آن است. آیا شعر یکپارچگی و وحدت ارگانیکی دارد؟ چنان‌که می‌دانیم هر شعر یک تجربه است و باید تمام عناصر آن به گونه‌ای هماهنگ در خدمت تصویر آن تجربه درآیند. اگر هر پاره‌ای از شعر مربوط به عالمی باشد،

ممکن است در درون شعر تناقض به وجود آید و یک قسمت، قسمت دیگر را نفی کند و در نتیجه شعر بی‌تأثیر بماند. یا ممکن است بعضی از اجزا با یکدیگر تزاخم کنند. این چنین شعری از کمال هنری برخوردار نخواهد بود.

برگرفته از کتاب ادوار شعر فارسی

نوشته دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

تاریخ زبان

زبان نشانه‌ای است که به وسیله آن موجود زنده‌ای بتواند حالات یا معانی موجود در ذهن خود را به موجودی دیگر القا کند. با این تعریف، اینکه در گله بزکوهی یکی از بزها وظیفه دیدبانی را بعده می‌گیرد و دیگران را در حالت خطر آگاه می‌کند، در محدوده زبان جای می‌گیرد. رقص معنادار و حاوی پیام زنبور عسل نیز به همین گونه است. بالا آوردن پرچم سفید در جنگ‌ها که حامل پیام تسلیم شدن و صلح است نیز نوعی زبان است. وقتی انسانی در حالت دست دادن و احوالپرسی، دست طرف مقابلش را می‌فشارد پیامی منتقل می‌کند. چشمک زدن، گُر گرفتن صورت بیمار در حالت تب، تکان دادن کف دست در حالت موازی بدن که نشان از خداحافظی دارد و... نیز همه در تعریف زبان جای می‌گیرند. با این اوصاف زبان‌شناس کار بسیار سخت و سیعی بر عهده دارد. هم باید حالت‌های حیوانی را بشناسد، هم با علائم پزشکی آشنا باشد و هم ایما و اشارت را به خوبی درک کند. برای رسیدن به حالتی مناسب باید تعریف زبان را محدود کنیم. توجه داشته باشیم که عمل حانداران غریزی است نه ارادی. اما عمل انسان‌ها وضعی و قراردادی است. یعنی انسان‌ها قرارداد می‌بندند که پرچم سفید رنگ در جنگ را به یک مفهوم خاص به کار ببرند. پس تعریف دوم زبان را اینگونه می‌نویسیم:

زبان نشانه‌هایی است وضعی و قراردادی که از روی قصد میان افراد به کار می‌رود. در این تعریف سه نکته مهم دیده می‌شود: قرارداد، قصد و افراد. پس عملاً حیوانات را از موضوع خارج می‌کنیم. چون رفتارشان قراردادی و اختیاری نیست. سرخی پوست در حالت تب هم وضعی و قراردادی نمی‌باشد پس در مقوله زبان جا نمی‌گیرد. با این حال انسان‌ها پنج حس دارند که با قراردادهای متفاوت به کار می‌روند. پس زبان انسانی می‌تواند پنج‌گانه باشد. عطرها ممکن است در زمان و مکانی مشخص معنی خاص بگیرند. همچنانکه در دهه چهل نوع سیگار افراد دیدگاه سیاسی آن‌ها را مشخص می‌کرد. رنگ سرخ دستمال جیبی هم مفهوم خاصی می‌تواند داشته باشد. مطابق یک قرارداد و به صورت کاملاً اختیاری مردمان در هنگام عزاداری لباس تیره می‌پوشند و با این رنگ به اطرافیان خود تألمات درونیشان را گوشزد می‌کنند. این تعریف هم معایب و محاسنی دارد. استفاده از حس بینایی ممکن است با قرار گرفتن یک حائل به مشکل برخورد کند. در شب و حتی با ایجاد فاصله هم دید مختل می‌شود. اما مردمان می‌توانند در مواردی پیام خود را از فاصله دور به دیگران منتقل کنند. با این حال این تعریف نیز گستردگی خاص خود را دارد و درک همه جوانب آن به سادگی میسر نمی‌شود. پس به تعریف محدودتری نیاز داریم:

زبان، بیان معانی و ایجاد ارتباط بین اذهان بشر به وسیله گفتن و شنیدن است.

گفتار: گفتار، نیازمند گوینده، شنونده و موضوع است. زبان بالقوه وجود دارد اما گفتار آن را بالفعل می‌کند.

- سخن دو وجه دارد: زبان و گفتار.

تحوّل در زبان: با گذشت زمان شیوه کلام و سخن گفتن مردم عادی تغییر می‌کند و مردمان قادر به خواندن و استفاده از متون کهن نیستند. به همین علت، از دیرباز زبان‌شناسان به دنبال ایجاد قواعدی بودند تا مردم بتوانند با یادگیری آن‌ها کتب قدیمی و غالباً مقدّس را بخوانند. از سوی دیگر، روستاییان و مردمان طوایف مختلف نیز به لهجه‌های مختلف از آن زبان سخن می‌گویند. پس در میان هر قومی یک زبان رسمی یا ادبی وجود دارد که چندین شاخه فرعی نیز دارد. از دو قرن پیش، ادیبان فقط به همین زبان رسمی و ادبی توجه می‌کردند اما اندک‌اندک به این نتیجه رسیدند که بین زبان‌ها رابطه و شباهت وجود دارد. سپس فهمیدند که هیچ‌کدام از زبان‌های ادبی صورت اصلی زبان نیست. در این میان پرسشی مطرح شد که آیا تغییرات زبان اتّفاقی است و یا تابع قواعد معینی است؟ از آنجا که با تغییر در یک زبان رابطه بین آن زبان با زبان‌های مشابه از بین نمی‌رود، پس حتماً در تغییرات زبان‌ها قواعد معینی وجود دارد. در واقع تصادف و اتّفاق یا خطاهای فردی نقش چندانی در تحوّل و تغییر زبان ندارند. در تغییر و تحوّل یک زبان عواملی دخیل هستند. گاهی واژه‌ای متروک می‌شود و گاهی واژه‌ای تازه به زبان اضافه می‌گردد. علت‌های اجتماعی، ذهنی و لفظی نیز در تغییر زبان دخیل هستند. در زیر به صورت اجمالی به تغییرات در زبان فارسی اشاره می‌کنیم.

تحوّل الفاظ: گاهی بر اثر عوامل اجتماعی کلمه‌ای متروک می‌شود. مثلاً واژه‌های برسَم*، یزشن* و یسنا* مربوط به دین زرتشتی هستند. کلماتی مانند دیوان عرض*، برید*، صاحب* و... نیز به اصطلاحات دیوانی در سده‌های قبل مربوط می‌باشند. گاهی اوقات نوعی از لباس نیز کاملاً منسوخ می‌شود و به تبع آن نام آن نیز متروک می‌گردد. مانند موزه*، ارخالق*، سرداری* و... . در بعضی از فرهنگ‌ها به علت باورهای مردم واژه‌ای به کار نمی‌رود. مثلاً مردم روسیه به علت ترس از خرس آنرا «عسل‌خوار» می‌نامند. در ایران جن را «از ما بهتران» یا «مردآما» می‌خوانند. بعضی از الفاظ برای مراعات ادب تغییر می‌کنند. مانند: کنارآب، دست به آب، قضای حاجت، مستراح، توالت و... . این‌گونه الفاظ را «الفاظ حرام» می‌نامند.

گاهی اوقات در نتیجه عوامل اجتماعی، الفاظی به وجود می‌آیند. پیشرفت در تکنولوژی باعث ایجاد یک پدیده یا یک شیء تازه می‌شود و ما محتاج یک اسم جدید می‌شویم. ممکن است این پدیده جدید از کشور دیگری وارد شده باشد. گاهی همان کلمه بیگانه را به کار می‌برند و زمانی نیز با ترکیب و اشتقاق یا با عبارت وصفی واژه‌ای تازه خلق می‌شود. عبارت وصفی، ساده‌ترین و رایج‌ترین راه برای ساختن واژه جدید است. آب‌میوه‌گیری، نورافکن، ماهوت‌پاک‌کن و... . با تشبیه هم می‌توانیم کلمه‌ای نو بسازیم: گاوزبان، زبان-گنجشک، چشم‌بلبلی، تاج‌خروس، میمونی و... . ترکیب هم کلمات جدید می‌سازد: جاکاغذی، جارختی، کفش‌کن، رومیزی، زیرسیگاری و... . گاهی یک کلمه را با جزئی که به تنهایی معنی مستقل ندارد با هم ترکیب می‌کنند. این جزء می‌تواند پسوند و یا پیشوند باشد. مانند: زردک، زرده، سیاهه، سفیدک، سرخک، سرخه (کسی که موی سرخ دارد)، هفته، دهه، چهله، دندان، ساقه، پایه و... .

اقتباس از الفاظ بیگانه هم با پیشرفت و خلق محصولات کشاورزی، صنعتی و طبیعی به وجود می‌آید. مثلاً چای و فلفل از هندوستان وارد می‌شوند و تنباکو از امریکا. دیس، استکان، سماور، پریموس، پارچ، فر، اتومبیل، تلفن، تلگراف و... هم خارجی هستند. بعضی از کلمات نیز از تمدن و فرهنگ دیگر وارد می‌شوند: زکات، حج، جهاد، اذان، اقامه، قبله، گمرک، بانک، ژاندارم، سمینار، آرشیو و... از این گروه هستند.

تحول معانی: گاهی اوقات یک لفظ در یک زبان ثابت می‌ماند اما مفهوم آن تغییر می‌کند. این حالت ممکن است به علت تغییرات اجتماع، لفظ و یا ذهن اتفاق بیفتد.

علت اجتماعی یعنی اینکه مصداق خارجی امری بر اثر تحول اوضاع اجتماع تغییر کند. مثلاً معنی امروزه واژه چراغ با معنی صد سال قبل آن تغییر کرده است. همین‌طور است واژه‌های کلاه، لباس و قلم. کلمه می و مثل در اصل به معنی شربت عسل است که تخمیر شده آن حالت سرخوشی و مستی می‌آورد. بعدها برای تخمیر آب انگور از کلمه می استفاده کردند. واژه می در طول زمان ثابت بوده اما مفهوم آن تغییر کرده است. در قدم مردگان را می‌سوزانند و کلمه دخمه هم‌ریشه با کلمه داغ بود. امروز دخمه را معادل گور می‌دانیم. سوار در فارسی باستان یعنی کسی که اسب را می‌برد یا اسب او را می‌برد امروز برای اتومبیل و هواپیما نیز اطلاق می‌شود.

در **علت ذهنی** تغییر معنی کلمه این است که بین معنی دو کلمه ارتباط وجود دارد. این رابطه ممکن است به صورت علت و معلول، کل و جزء، ظرف و مظهر و... باشد. گاهی معنی را وسعت می‌دهیم. یعنی خاص را بر عام اطلاق می‌کنیم. مثلاً در طایفه‌ای از میان افراد دیلم پاسبانان را به خدمت می‌گرفتند و هندی‌ها خدمتکار بودند. پس از مدتی این دو کلمه تعمیم داده شدند و دیلم به معنی پاسبان گرفت و هندو نگهبان شد. در قدیم، گل نوعی از گیاه بود که امروزه همان رُز است اما ما به نسترن، نرگس، گلایول، شیپوری و... گل می‌گوییم. در زبان اوستایی ناب به معنی بدون آب است امروز هر چیز خالص را ناب می‌خوانیم.

در **تخصیص**، مفهوم لفظ را کوچک‌تر می‌کنیم. اطلاق عام بر خاص، کل بر جزء و... خورش در گذشته معنی عام برای خوراکی داشت امروز نوعی خاص از خوراک را شامل می‌شود. مال را در بعضی از روستاها چهارپا می‌گویند. شراب در اصل هر نوع نوشیدنی را شامل می‌شود اما امروز آب انگور را می‌گویند. در حالت کلی، تربت به معنی خاک است ولی امروز آن را فقط برای گور به کار می‌بریم.

در **علت لفظی**، چون دو لفظ را غالباً با هم به کار می‌برند، معنی یکی بر دیگری سرایت می‌کند. یعنی یکی جانشین دیگری می‌شود. خواجه حرم، خواجه می‌شود و مهتر اصطبل به مهتر خلاصه می‌گردد. **روضه** - شهدا نام کتابی از محمدحسین کاشفی درباره واقعه کربلا است. امروز سخن گفتن از عاشورا و ائمه اطهار (ع) را روضه‌خوانی می‌گویند. امروز کسی با شنیدن عبارت روضه‌خوان به یاد باغ و گلستان نمی‌افتد. در عربی کلمه مدهوش را به معنی ترسناک و بیم‌زده به کار می‌برند اما در فارسی بیهوش معنی می‌دهد.

طلیعه* ادب فارسی بعد از اسلام

پس از آنکه آفتاب دولت ساسانی فرونشست، حدود دو قرن، ایران و ایرانی در خاموشی، کوشش‌ها و جوشش‌های نهانی داشت تا آنکه طاهرین حسین معروف به ذوالیمینین به جانشینی مأمون به خراسان آمد و در مرو مستقر بنشست و سالی پس از آن، در ۲۰۸ ه.ق. نام مأمون را از خطبه برانداخت. فرزندان وی، خاندان طاهریان، با دستگاه خلافت عباسی کج‌دار و مریز کردند تا هم فرمانروایی را نگاه دارند و هم بغداد را برنینگیزانند. اما یعقوب لیث، حاکم سیستان، یکباره از بغداد برید و شمشیر را میانجی خود و دستگاه خلافت ساخت. وی برابر چشم مردمانی که گفته بودند یعقوب عهد امیرالمؤمنین ندارد و خارجی است، در نسابور تیغی بی‌نیام* در هوا بجنابید و گفت: «این عهد من است» و بر زبان فرستاده خلیفه از جندی شاپور او را پیغام فرستاد که ملک به شمشیر و دلیری گرفته است و خلیفه از دست وی اگر به مرگ او نرهد، سر و کارش با شمشیر خواهد بود. و هم این یعقوب بود که به روایت تاریخ سیستان چون او را به شعر تازی ستودند گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و محمد وصیف از آن پس شعر فارسی گفتن گرفت. در حقیقت امیر سیستانی با این گفته، سنگی در شیشه‌خانه تازی‌مآبان و شیفتگان ادب عرب انداخت و روزنی بر روی زندانیان آزادگی جو گشود.

دکتر ذبیح‌الله صفا در مقدمه کتاب گنج سخن می‌گوید: «تذکره‌نویسان و مؤلفان ادب فارسی، درباره نخستین کسانی که پیش از دیگر شاعران پارسی‌گوی به ایجاد آثار مکتوب مبادرت کردند و اشعار خود را به روش جدید منظوم ساخته باشند، متفق نیستند. هر یک در این باره سخنی گفته و از شاعری نام برده است. نکته مسلم آن است که قدیمی‌ترین شعر مکتوب دری در نیمه اول قرن سوم هجری در خراسان ساخته شد و نخستین شاعرانی که نام آنان در مآخذ تاریخی آمده است اینان‌اند:

حنظله بادغیسی (از بادغیس خراسان) که وفات او را در سال ۲۲۰ هجری نوشته‌اند. محمود وراق هروی (م. ۲۲۱ هجری)، محمد وصیف سگزی که قدیمی‌ترین شعر خود را در میانه قرن سوم سرود، پیروز مشرقی (م. ۲۸۳ هجری)، بوسلیک گرگانی (معاصر یعقوب لیث) و مسعودی مروزی (اواخر قرن سوم هجری) صاحب نخستین شاهنامه منظوم قبل از فردوسی».

برگرفته از کتاب پیشاهنگان شعر پارسی

تألیف دکتر محمد دبیرسیاقی

مولوی

مولانا جلال‌الدین بلخی (۶۷۲-۶۰۴) معروف به رومی، صاحب مثنوی شریف و غزلیات شمس به نظم و مکاتیب، مجالس سبعه و فیه مافیہ به نثر است. او را یکی از بزرگترین عرفا می‌دانند.

عیسی مریم به کوهی می‌گریخت	شیر گویی خون او می‌خواست ریخت
آن یکی در پی دوید و گفت: «خیر!»	در پی‌ات کس نیست، چه‌گریزی چوطیر؟»
با شتاب، او آنچنان می‌تاخت جفت	کز شتاب خود جواب او نگفت
یک دو میدان در پی عیسی براند	پس به جلد جد عیسی را بخواند
«کز پی مرضات* حق یک لحظه بیست	که مرا اندر گریزت مشکلی است
از که این سو می‌گریزی؟ ای کریم!	نه پی‌ات شیر و نه خصم و خوف و بیم
گفت: «از احمق گریزانم، برو	می‌رهانم خویش را، بندم مشو»
گفت: «آخر، آن مسیحا نه تویی	که شود کور و کر از تو مستوی*؟»
گفت: «آری». گفت: «آن شه نیستی؟»	که فسون غیب را مأویستی؟
چون بخوانی آن فسون بر مرده‌ای	برجهد چون شیر صید آورده‌ای»
گفت: «آری، آن منم». گفتا که: «تو	نه ز گل مرغان کنی؟ ای خوبرو!»
گفت: «آری». گفت: «پس ای روح پاک!	هر چه خواهی می‌کنی، از چیست باک؟»
گفت عیسی که: «به ذات پاک حق	مبدع* تن، خالق جان در سبق*»
حرمت ذات و صفات پاک او	که بود گردون گریبان چاک او
کآن فسون* و اسم اعظم را، که من	بر کر و بر کور خواندم شد حسن
بر گه سنگین بخواندم شد شکاف	خرقه* را بدرید بر خود تا به ناف
بر تن مرده بخواندم گشت حی*	بر سر لاشی بخواندم، گشت شی
خواندم آنرا بر دل احمق به وُد*	صد هزاران بار و درمانی نشد
سنگ خارا گشت و زان خو برنگشت	ریگ شد، کز وی نروید هیچ کشت»

گفت: «حکمت چیست کآنجا اسم حق
آن همان رنج است و این رنجی چرا
گفت: «رنج احمقی قهر خداست
ابتلا رنجی است کآن رحم آورد
آنچه داغ اوست، مَهر او کرده است

سود کرد اینجا نبود آن را سَبَق*؟
او نشد آن را و این را شد دوا؟»
رنج و کوری نیست قهر، آن ابتلاست*
احمقی رنجی است کآن زخم آورد
چاره‌ای بر وی نیارد بُرد دست».

سعدی

افصح‌المتکلمین سعدی شیرازی یکی از ارکان اصلی ادب فارسی است که در انواع مختلف ادبی اعم از غزل، رباعی، مثنوی و نثر استاد تمام است.

بوستان

شندیم که فرزانه‌ای حق پرست	گریبان گرفتش یکی رند مست
از آن تیره دل، مرد صافی درون	قفا خورد و سر برنکرد از سکون
یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز؟	تحمّل دریغ است از این بی تمیز
شنید این سخن مرد پاکیزه‌خوی	بدو گفت از این نوع با من مگوی
دردِ مشّتِ نادان گریبان مرد	که با شیر جنگی سگالد نبرد؟
ز هشیار عاقل نزیید که دست	زند در گریبان نادانِ مست
هنرور چنین زندگانی کند	جفا بیند و مهربانی کند

سه کس را شنیدم که غیبت رواست	وزین درگذشتی چهارم خطاست
یکی پادشاهی ملامت پسند	کزو بر دل خلق بینی گزند
حلال است از او نقل کردن خبر	مگر خلق باشند از او بر حذر
دوّم پرده بر بی‌حیایی مَتَن	که خود می‌درد پرده بر خویشان
ز حوضش مدار ای برادر نگاه	که او می‌درافتد به گردن به چاه
سوم کژترازوی ناراست خوی	ز فعل بدش هر چه دانی بگوی

حافظ

خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی بزرگترین شاعر غزل‌پرداز ایران و یکی از بزرگان ادبیات جهان است. در غزل از سعدی تأثیر گرفته و بر بیشتر شعرای بعد از خود تأثیر گذاشته. گوته، شاعر برجسته آلمانی، تحت تأثیر اندیشه‌های حافظ بود.

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد	و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است	طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش	کو به تأیید نظر حلّ معما می‌کرد
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست	و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد
گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم؟	گفت آن روز که این گنبد مینا* می‌کرد
بیدلی در همه احوال خدا با او بود	او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
این همه شعبده خویش که می‌کرد اینجا	سامری پیش عصا و ید بیضا می‌کرد
گفت: آن یار کزو گشت سر دار بلند	جرمش این بود که اسرار هوبدا می‌کرد
فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید	دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست؟	گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد

نیما یوشیج

علی اسفندیاری (۱۲۷۶-۱۳۳۸) با نام ادبی نیما یوشیج، اهل مازندران بود که در سال ۱۳۰۱ با انتشار شعر افسانه، وزن، ساختار و فضای شعر فارسی را کاملاً تغییر داد. آثار معروف او عبارتند از: *افسانه*، *ماخ اول*، *مانلی*، *خانه سرپولی*، *قصه رنگ پریده*، *خانواده سرباز*، *شهر شب شهر صبح* و... او را پدر شعر نو فارسی نامیده‌اند.

نمونه شعر:

هست شب یک شب دمکرده و خاک
رنگ رخ باخته است
باد، نوباوه ابر از سر کوه
سوی من تاخته است.

هست شب همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا
هم از این روست نمی‌بیند اگر گمشده‌ای راهش را
با تنش گرم، بیابان دراز
مرده را ماند در گورش تنگ
به دل سوخته من ماند
به تنم خسته، که می‌سوزد از هیبت تب
هست شب، آری شب.

قابوس نامه

قابوس نامه کتابی است از عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر از امرای دانشمند خاندان زیاری. این کتاب به شیوه نثر ساده فارسی نوشته شده که در آن کهنگی زبان و علاقه مؤلف به آوردن اصطلاحات و تعبیرات مربوط به اوایل قرن پنجم دیده می شود. کتاب در پند و اندرز است و احتمالاً نام اولیه آن «نصیحت نامه» بوده. متن زیر از بخش مربوط به «در آیین دوست گرفتن» انتخاب شده است.

بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند ناگزیر باشند از دوستان که مرد اگر بی برادر باشد به که بی دوست. از آنچه حکیمی را پرسیدند که: دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به. پس اندیشه کن به کار دوستان به تازه داشتن رسم هدیه فرستادن و مردمی کردن. ازیرا که هر که از دوستان نه اندیشد دوستان نیز از او نه اندیشند. پس مرد همواره بی دوست بود و ایدون گویند که: دوست دست باز دارنده خویش بود. و عادت کن که هر وقت دوستی گرفتن. ازیرا که با دوستان بسیار عیب های مردم پوشیده شود و هنرها گستریده گردد. ولکن چون دوست نو گیری پشت با دوستان کهن مکن، دوست نو همی طلب و دوست کهن را برجای همی دار تا همیشه بسیار دوست باشی که گفته اند: دوست نیک گنجی بزرگ است.

دیگر اندیشه کن که از مردمانی که با تو به راه دوستی روند و نیم دوست باشند. با ایشان نیکویی و سازگاری کن و به هر نیک و بد با ایشان متفق باش تا چون از تو همه مردمی بیند دوست یکدل شوند که اسکندر را پرسیدند که: بدین کم مایه روزگار این چندین ملک به چه خصلت به دست آوردی؟ گفت که: به دست آوردن دشمنان به تلطف و به جمع کردن دوستان به تعهد. و آنکه اندیشه کن از دوستان دوستان که دوستان دوستان هم از جمله دوستان تو باشند. و بترس از دوستی که دشمن تو را دوست دارد که باشد که دوستی او از دوستی تو بیشتر باشد، پس باک ندارد از دشمنی با تو کردن از قبل دشمن تو. و بپرهیز از دوستی که مر دوست تو را دشمن دارد و دوستی که از تو بی بهانه و بی حجتی به گله شود نیز به دوستی وی طمع مکن.

و اندر جهان بی عیب کس مشناس اما تو هنرمند باش که هنرمند کم عیب بود و دوست بی هنر مدار که از دوست بی هنر فلاح نیاید. و دوستان قدح* را از جمله ندیمان شمار نه از جمله دوستان که ایشان دوستان دم و قدح باشند نه دوستان غم و فرح*. و بنگر میان نیکان و بدان و با هر دو گروه دوستی کن، با نیکان به دل دوست باش و با بدان به زفان* دوستی نمای تا دوستی هر دو گروه تو را حاصل گردد... اما با بی خردان هرگز دوستی مکن که دوست بی خرد از دشمن بخرد* بتر* بود که دوست بی خرد با دوست از بدی آن کند که صد دشمن با خرد با دشمن نکند...

بدان که مردم را به دو چیز بتوان دانست که دوستی را شاید* یا نه: یکی آنکه دوست او را تنگی رسد چیز خویش از او دریغ ندارد به حسب طاقت خویش و به وقت تنگی از وی برنگردد تا آن وقت که با دوستی وی از این جهان بیرون شود...

اگر درویش باشی دوست توانگر طلب مکن که درویش [را] خود کس دوست نباشد خاصه توانگران و دوست به درجه خویش گزین و اگر توانگر باشی و دوست درویش داری روا باشد... و با مردم حقود* هرگز دوستی مدار که مردم حقود دوستی را نه شاید از آنکه حقد هرگز از دل حقود بنشود.

تاریخ ادبیات

شاعران

فردوسی: قرن چهارم و صاحب شاهنامه.

فرخی سیستانی: قرن چهارم. قصیده سرا در دربار غزنوی

باباطاهر: قرن پنجم و معروفترین دوبیتی سرا

فخرالدین گرگانی: قرن پنجم و سراینده مثنوی عاشقانه ویس و رامین

اسدی طوسی: قرن پنجم و صاحب آثاری چون گرشاسپ نامه به تقلید از شاهنامه و لغت فرس (اولین

لغت نامه فارسی). وی مبتکر فن مناظره در ادبیات فارسی است.

غضائری رازی: قرن پنجم. غضاره یعنی سفال و او سفال ساز بوده و رازی یعنی اهل ری. شیعه مذهب و

مداح محمود غزنوی است

ناصرخسرو: قرن پنجم. پیرو مذهب شیعه اسماعیلیه (هفت امامی) است. آثار او عبارتند از: سفرنامه، وجه

دین، خوان اخوان، دلیل المتحیرین، روشنایی نامه و دیوان اشعار.

مسعود سعد: قرن پنجم و ششم. وی مدتها در زندان بود و اشعاری را در زندان سرود که به آنها حبسیه

می‌گویند. از پیروان سبک خراسانی است که اشعارش بیشتر در قالب قصیده و قطعه هستند.

عطارنیشابوری: شاعر و عارف مشهور قرن ششم است. آثار او عبارتند از: الهی نامه، منطق الطیر،

تذکره الاولیا، اسرار نامه، مصیبت نامه و دیوان اشعار.

خاقانی: قرن ششم. ملقب به حسان عجم. در دیوان او قصیده و ترجیع بندهای خوبی دیده می‌شود.

منشآت (نامه‌ها) به نثر و تحفه العراقین (ختم الغرائب) در مثنوی نیز از اوست.

نظامی: قرن ششم آثار: خمسه شامل مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندر

نامه. تعداد زیادی از شعرا از او تقلید کردند مانند: خواجوی کرمانی و امیر خسرو دهلوی.

سنایی: قرن ششم. حدیقه الحدیقه او در عرفان معروف است. دیوان اشعاری نیز دارد. بر مولوی تاثیر

داشته.

کمال الدین اصفهانی: قصیده سرای معروف قرن ششم است. او را خلاق المعانی می‌خوانند.

مولوی: قرن هفتم. آثار نظم: مثنوی، دیوان کبیر (معروف به غزلیات شمس). آثار نثر: مجالس سبعه،

مکتوبات (نامه‌ها)، فیه مافیه.

سعدی: قرن هفتم. آثار: گلستان (نثر)، بوستان (نظم) در تعلیم و تربیت. در غزل عاشقانه استاد است.

جامی (قرن ۱۰) کتاب بهارستان و قآنی (قرن ۱۳) کتاب پریشان را به تقلید از گلستان او نوشتند.

ابونصر فراهی: شاعر و لغت‌نامه نویس قرن هفتم هجری است. نصاب‌الصبيان را در تعليم لغت به نظم سرود.

امیر خسرو دهلوی: شاعر هندی قرون هفتم و هشتم. از مثنوی‌های معروف او می‌توان به شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، هشت بهشت، آینه سکندری و مطلع‌الانوار اشاره کرد.

خواجه‌جوی کرمانی: شاعر برجسته قرن هشتم است. شش مثنوی به نام‌های سام‌نامه، همای و همایون، گل و نوروز، روضه‌الانوار، کمال‌نامه و گوهرنامه دارد. در غزل پیرو سعدی و مؤثر بر حافظ است. حافظ: قرن هشتم. غزلسرا و از بزرگان ادب فارسی است.

ابن یمین: قرن هشتم. دوره سربداران. از پیروان سبک خراسانی است که در قطعه استاد می‌باشد. مثنوی مجلس‌افروز او در تحقیق و عرفان است.

سلمان ساوجی: قرن هشتم. غزل و قصیده و دو مثنوی عاشقانه به نام‌های جمشید و خورشید و فراق‌نامه دارد.

شیخ محمود شبستری: قرن هشتم. از مشاهیر عرفان ایران و صاحب مثنوی معروف گلشن راز است. جامی: علاوه بر دیوان غزلیات، هفت اورنگ نیز شامل هفت مثنوی به نام‌های سلسله‌الذهب، سلامان و ابدال، تحفه‌الاحرار، سبحة‌الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندری. در نثر اشعه‌اللمعات و بهارستان از اوست. جامی بهارستان را به تقلید از گلستان سعدی نوشته.

محتشم کاشانی: شاعر شیعی مذهب دوره صفوی (قرن ۱۰) و معروفترین مداح و مرثیه‌گوی اهل بیت است. کتاب جلالیه به نثر از اوست.

بهایی: قرن یازدهم. فیلسوف معروف دوره صفوی است. آثار او عبارتند از کشکول، نان و حلوا و شیر و شکر.

اهلی شیرازی: قرن دهم. مثنوی سحر حلال و شمع و پروانه از اوست.

صائب تبریزی: قرن یازدهم. معروفترین شاعر سبک هندی است.

نشاط اصفهانی: قرن ۱۳ (قاجاریه). از شاعران دوره بازگشت ادبی است.

نویسندگان

بیهقی: مورخ بزرگ قرن چهارم است. اثر معروف او تاریخ بیهقی در نثر مرسل می‌باشد. نام دیگر این اثر تاریخ مسعودی می‌باشد.

ابوریحان بیرونی: از دانشمندان بنام قرن چهارم است. آثار متعددی دارد. از آن جمله قانون مسعودی، آثارالباقیه و تحقیق ماللهند را نام می‌بریم.

ابن سینا: دانشمند و طبیب بزرگ ایرانی در قرن چهارم است. آثار معروفش عبارتند از قانون و شفا.

محمد غزالی: قرن پنجم. کیمیای سعادت دربارهٔ اصول دین اسلام که تلخیصی از احیاء علوم دین است از اوست.

عنصرالمعالی: قرن پنجم. اثر قابوس نامه (در نصیحت)

ابواسحاق نیشابوری: نویسنده قرن پنجم که قصص الانبیا از اوست.

خواجه عبدالله انصاری: قرن پنجم. آثار: مناجات نامه، کنز السالکین، طبقات الصوفیه

میدانی نیشابوری: قرن پنجم ادیب و لغوی. آثار: مجمع الامثال (ضرب المثل عربی)، السامی فی الاسامی.

نظامی عروضی: قرن ششم. اثر معروف او مجمع النوادر یا چهار مقاله است که در موضوعات دبیری، شاعری، نجوم و طب تحریر شده.

عوفی: قرن ششم. اثر جوامع الحکایات در نثر فنی.

مجد خوافی: از نویسندگان نیمهٔ اول قرن هشتم و صاحب آثاری چون روضهٔ خلد (خارستان) به تقلید از گلستان است. آنرا از بهترین تقلیدهای گلستان می‌دانند.

ابن جوزی: قرن ششم. اثر معروفش تلبیس ابلیس است.

سعدالدین وراوینی: قرن ششم. کتاب معروف مرزبان نامه (حکایاتی از زبان حیوانات) از اوست. سبک این اثر به نثر فنی است.

نجم‌الدین رازی: قرن هفتم. نویسندهٔ مرصادالعباد در موضوع عرفانی و به نثر مسجع است.

عتیق نیشابوری: مفسر مشهور قرآن در قرن پنجم و صاحب تفسیر سورهٔ بقره است.

فیاض لاهیجی: قرن یازدهم هجری. متکلم و فیلسوف دوره صفوی و از شاگردان ملاصدرا است که کتاب گوهر مراد را در علم کلام تألیف کرده است. شرح گلشن راز شبستری و حاشیه بر حاشیهٔ ملاعبده الله در منطق از اوست.

خواندمیر: قرن دهم. اثر معروف او، تاریخ حبیب السیر، از ابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه اسماعیل را در بر می‌گیرد.

قائم مقام فراهانی: قرن سیزدهم (قاجار). او را به عنوان تغییر دهنده سبک نویسندگان ایرانی می‌شناسند. اثر معروف او منشآت (نامه‌ها) است.

محمد تقی سپهر: مورخ معروف دوره قاجار است. اثر او ناسخ التواریخ معروفترین تاریخ دوره قاجار در ۱۵ جلد است.

شاعران و نویسندگان معاصر

ایرج میرزا: از خاندان قاجار است. شعر او طنز، هزل و اجتماعی و زبانش ساده است.

میرزاده عشقی: شاعر مبارز در دوره رضاخان مدیر روزنامه قرن بیستم. آثار: رستاخیز، ایده‌آل و کفن سیاه.

پروین اعتصامی: از نظر سبکی پیرو شاعران قرن ۵ و ۶ خاصه ناصر خسرو و انوری است. در شعر از مناظره بین اشیاء استفاده می‌کند.

محمدعلی جمالزاده: از پیشگامان داستان نویسی مدرن در ایران است. آثار او عبارتند از: یکی بود یکی نبود، قلتشن دیوان، صحرای محشر، فارسی شکر است و... از ویژگی سبکی او این است که واژگان عامیانه را در داستان به کار می‌برد.

ابوالقاسم حالت: طنز پرداز. اثر او زمزمه های دلباختگان

شهریار: از غزلسرای بزرگ معاصر است. منظومه حیدریابا به زبان ترکی از آثار معروف اوست.

اقبال لاهوری: اهل شبه قاره هند است. از آثارش می‌توان به پیام مشرق، زیور عجم، اسرار و رموز، ارمغان حجاز و جاویدان نامه اشاره کرد.

نیما یوشیج: در شعر فارسی تحول ایجاد کرد و به پدر شعر نو مشهور شد. آثار نظم او افسانه، خانواده سرباز، ماخ اول، شعر من و آثار نثرش ارزش احساسات، دو نامه است.

هوشنگ ابتهاج: بیشتر غزل می‌سراید. آثار: نخستین نغمه‌ها، سیاه مشق، سراب، شبگیر، یادگار خون سرو، چند برگ از یلدا و تاسیان.

مهدی اخوان ثالث (م. امید): از شاعران معروف شیوه نیمانی است. آثار نثر او بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج، عطا و لقای نیما یوشیج و آثار نظمش ارغنون، آخر شاهنامه، از این اوستا، پاییز در زندان، بهترین امید، عاشقانه کبود و زمستان است.

سهراب سپهری: نقاش و شاعر بود. شعر او متأثر از عرفان بودایی است. اشعارش را در هشت کتاب جمع آوری کرده که شامل: مرگ رنگ، زندگی خواب‌ها، آوار آفتاب، شرق اندوه، صدای پای آب، مسافر، حجم سبز و ما هیچ ما نگاه. از آثار غیر شعری او می‌توان به کتاب اتاق آبی اشاره کرد.

فروغ فرخزاد: کتاب‌های اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصلی سرد از آثار شعری او هستند.

احمد شاملو: دفترهای شعری او عبارتند از: هوای تازه، باغ آینه، آیدا درخت - خنجر و خاطره، ققنوس در باران، مرثیه‌های خاک، شکفتن در مه، ابراهیم در آتش، دشنه در دیس و ترانه‌های کوچک غربت.

نصرت رحمانی: تعدادی از دفترهای شعری او عبارتند از: کوچ، کویر، ترمه، میعاد در لجن، حریق باد و... جلال آل احمد: نویسنده، مترجم و نظریه‌پرداز معاصر و همسر سیمین دانشور است. ترجمه بیگانه و دستهای آلوده از کارهای معروف او می‌باشد. آثار او عبارتند از دید و بازدید، زن زیادی، از رنجی که می‌بریم، مدیر مدرسه، نون والقلم، خسی در میقات، گلدسته‌ها و فلک.

علی محمد افغانی: از اولین نویسندگان رمان مدرن در ایران است که سبکی رئالیستی همراه با رمانتیک دارد. شوهر آهوخانم، شادکامان درّه قره‌سو، محکوم به اعدام، شلغم میوه بهشته، سیندخت و... از داستان‌های او هستند.

بهرام صادقی: پزشک بود و رمان می‌نوشت. آثار او عبارتند از سنگر، قمقمه‌های خالی، ملکوت. **حمید سبزواری:** شاعر جنگ است و سراینده آثاری چون سرود سپید و فتح خرمشهر. **مهرداد اوستا:** نام اصلی او محمدرضا رحمانی است و از شاعر انقلابی می‌باشد. آثار او عبارتند از امام حماسه جاوید، پالیزبان، شراب خانگی ترس محتسب خورده و... **علی موسوی گرمارودی:** شاعر انقلابی است و آثاری چون در سایه‌سار نخل ولایت، سرود رگبار، در فصل مردن سرخ، چمن لاله، خط خون و... را منتشر کرده است. **سید حسن حسینی:** از شاعر انقلاب و جنگ است. آثارش عبارتند از: همصدا با حلق اسماعیل، گنجشک و جبرئیل، در ملکوت سکوت، سفرنامه گردباد و... کتاب بیدل، سپهری و سبک هندی از تحقیقات اوست.

ادبیات حماسی

شعر حماسی شعری است داستانی و روایی با زمینه قهرمانی و صبغه* اساطیری، قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن جریان دارد و یا به وقایع تاریخی می‌پردازد که به هیچ وجه ساخته و پرداخته ذهن شاعر نیست. ادبیات حماسی چند ویژگی دارد:

اثر حماسی از داستان‌های غالباً مفصلی تشکیل شده که ضمن حفظ وحدت قهرمان و حادثه، دارای جنبه‌های فرعی نیز هست. محور حوادث یک اثر حماسی، مسائل ملی، دینی و تاریخی است و در آن از افرادی سخن گفته می‌شود که از لحاظ جسمی و روحی از دیگران ممتاز هستند و قادر بر انجام کارهای فوق‌العاده هستند. حوادث و وقایع غیر طبیعی در حماسه، با جنبه‌های اسطوره‌ای و قهرمانانه در می‌آمیزد و از دیو و اژدها و عمرهای طولانی و سیمرغ و مسائل شگفت‌انگیز دیگر در آن استفاده می‌شود. هر چند در این نوع ادبی از وقایع دور از دست و بسیار کهن سخن می‌گویند، اما اشتراکی عمده با مسائل واقعی عصر شاعر و مردم روزگاران بعد دارد و به همین دلیل از واقعیت‌ها سرشار است. برای مثال فردوسی، اگر چه از وقایعی دور از عصر خویش سخن می‌گوید، اما تصویرهایی جامع از اجتماع عصر خود را نیز نشان می‌دهد که از روی آن می‌توان وضع اقتصادی، اداری، اجتماعی، قوانین و آداب و رسوم زمان سراینده داستان را شناخت. داستان حماسی از وحدت کامل مفاهیم برخوردار است، آغاز و انجام خاصی دارد و در آن عقده یا گرهی است که باید گشوده شود و از همین جهت شباهت فراوانی به تراژدی می‌یابد.

حماسه‌ها را به حماسه‌های طبیعی و مصنوع تقسیم کرده‌اند. حماسه طبیعی عبارت است از یک حادثه تاریخی یا شبه تاریخی که مؤلفی مشخص ندارد و تمام ملت، در تمام نسل‌ها، مؤلف این حماسه‌ها بوده‌اند. اما حماسه مصنوع تقلیدی از حماسه طبیعی است. بدین معنی که مجموعه عوامل خود را از حماسه طبیعی به وام می‌گیرد و در ساختمان آن افراد ملت دخالت ندارند، بلکه فقط شاعری آن را خلق می‌کند و می‌سراید و وقایع و حوادث در آن ساختگی و مصنوعی است و در حقیقت بازآفرینی حماسه‌هاست نه آفرینش آنها. از دیدی دیگر منظومه‌های حماسی را می‌توان به دو دسته اساطیری و پهلوانی و نیز تاریخی تقسیم کرد. حماسه‌های اساطیری و پهلوانی، متعلق به ایام پیش از تاریخ و با مواضع مهم فلسفی و مذهبی است، مانند حماسه رامایانا و مهابهارات هندوان، بعضی از فصول کتاب مقدس بنی اسرائیل، منظومه ایاتکار زیران و بخش بزرگی از شاهنامه فردوسی. حماسه‌های تاریخی در عین اینکه مبتنی بر خیال و تصورند، با بخش‌هایی که واقعیت تاریخی دارند توأم می‌باشند. مانند: ظفرنامه حمدالله مستوفی و شهنشاه صبا. حماسه‌های دینی نیز یکی از شعبات حماسه تاریخی هستند. در حماسه‌های دینی زندگی یک یا چند تن از قهرمانان دینی را مطرح* نظر قرار می‌دهند. مانند خاوران‌نامه ابن حسام، حمله حیدری از باذل مشهدی و اردیبهشت- نامه از سروش اصفهانی.

برگرفته از کتاب انواع شعر فارسی تألیف دکتر منصور فسایی

مولوی

زندگی سُرایندهٔ مثنوی سراپا معنی است، اما صورت و ظاهر آن نیز البته در خور دانستن است. وی جلال‌الدین محمد نام داشت و در حدود سال ۶۰۴ هجری در بلخ به دنیا آمد. پدرش بهاء‌الدین ولد واعظی بود زبان‌آور و خوش بیان که به صوفیه گرایش داشت و در بلخ مسند تدریس و فتوا برقرار کرده بود. پدر به علت رنجشی از خوارزمشاه از بلخ خارج شد و پس از مدتی سکونت در حوالی و خش و سمرقند عزیمت حج کرد. در این سال‌ها جلال‌الدین کودکی خردسال بود. وی پس از حج، مدتی به شام شد و پس از آن در لارنده و بعد در قونیه سکونت گزید و هم در قونیه وفات یافت. هنگام وفات پدر، جلال‌الدین که جوانی بیست و چهار ساله بود به خواهش مریدان مسند تدریس و منبر و عظمی بهاولد را اشغال کرد و به جای پدر نشست. یک سالی از وفات پدر گذشته بود که برهان محقق از مریدان قدیم به شوق دیدار شیخ و استاد خویش به قونیه آمد. اما استاد مرده بود. پسرش جلال‌الدین که خود مسند تدریس و فتوا داشت، دست ارادت به وی داد و سید محقق، جلال‌الدین جوان را تحت ارشاد و تربیت خویش گرفت و اندک اندک با معارف صوفیه آشنایی تمام داد. بعد از مرگ برهان، مریدان بر وی جوشیدند و حوزهٔ وعظ و تدریس او رونقی یافت. تا سال ۶۴۲ که شمس تبریزی به قونیه آمد و آشنایی با او سرنوشت این مفتی جوان را که خود شاگردان و مریدان بسیار داشت دگرگون کرد.

این درویش شوریدهٔ بی سر و سامان که به سبب جهانگردی خویش، شمس پرنده خوانده می‌شد در این ایام با کلاه سیاه و جامهٔ ژندهٔ قلندرانهٔ خویش به قونیه درآمده بود. داستان برخورد او با جلال‌الدین در کتاب‌ها با کرامات شگفت‌باور نکردنی آمیخته است. این قدر هست که وی توجه مولانا را از بحث و درس به استمرار در ذوق و کشف کشانید و بی‌حاصلی علمی را که از قیل و قال مدرسه حاصل می‌شود بر وی نمایان کرد. کار دوستی وی با شمس به نوعی شیفتگی منجر گشت و مولوی را که مرد بحث و درس و وعظ بود، در چهل سالگی شاعری آموخت.

در حقیقت از صحبت این درویش شوریدهٔ بی‌سامان چنان انقلابی در وجود مولانا پدید آمد که درس و وعظ را کناری نهاد و به ترک مسند تدریس و فتوا گشت. ساعت‌ها با شمس خلوت می‌کرد و به جای نماز و روزه و وعظ به سماع و رقص و وجد می‌پرداخت و بدین گونه از شیخ و شیخ‌زادهٔ قونیه جز درویشی شوریده و بی‌آرام نماند.

برگرفته از کتاب با کاروان حله

نوشتهٔ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

وجوه امتیاز و عظمت حافظ

درآمد: اقبال خاص و عام به شعر حافظ در قرون پس از او، این پرسش را در ذهن مخاطبان شعر فارسی ایجاد می‌کند که علت این عظمت و این محبوبیت چیست؟ استاد بهالدین خرمشاهی که یکی از حافظ شناسان برجسته و صاحب نام می‌باشد این پرسش را از منظرهای متفاوت پاسخ داده است. بخشی از مقاله ایشان در این باره را با تلخیص ذکر می‌کنیم:

سرّ برتری حافظ چیست و چگونه بوده که سخنش لطیف و همه‌پسند گردیده است؟ من به نظر خود و جوهری برای تبیین سرّ عظمت حافظ یافته‌ام که عبارتند از:

۱- حافظ رند است. حافظ با دیدگاه ملامتی خود که به انتقاد و ارزیابی دوباره درباره‌ی نهادهای مردود یا مقبول اجتماعی می‌پرداخت رند را که معادل سفله و رذل بود با خود هم‌پیمان و هم‌پیمانه کرد. او انسان کامل را بر رند بی‌سر و پا اطلاق کرد و او را ولی خواند. در واقع تصویر رند مهمترین پیام و کوشش هنری - فکری حافظ است. رند حافظ، علی‌رغم ظاهر متناقض، باطنی متعادل دارد، اهل افراط و تفریط نیست حتی درباره‌ی اصالت آخرت و ایمان. یعنی تعهد دینی دارد اما با شک و تردید بین زهد و زندقه هم نوسان می‌کند. گاه آتش به خرقه می‌زند و سجاده را به امر پیر مغان به شراب می‌آلاید. به گذارن خوش و آسان گذرانی بیشتر از خوشگذرانی می‌اندیشد. معلم اخلاق نیست اما بی‌اخلاقی هم نمی‌کند. لابی‌های او نیز محدود است. اهل فرهنگ است اما فضل‌فروش نیست و به آزار کسی هم نمی‌پردازد.

۲- حافظ اسطوره ساز است. وی موجودات هنری و شاعرانه را با ابعادی واقع‌نما می‌سازد. پیر طریقت و پیر می‌فروش را با هم می‌آمیزد و پیر مغان می‌سازد. از ترکیب خرابات و خانقاه نیز دیرمغان را خلق می‌کند. رند را نیز از ترکیب انسان کامل صوفیه و گدای راه‌نشین خرابات می‌آفریند. حتی زاهد، صوفی، مسجد، صومعه، خرابات، ساغر، نافه و باد صبای او نیز ابعاد اساطیری دارند.

۳- حافظ دارای مقام علمی و فرهنگی است. در قرآن، در علم کلام و در عرفان صاحب نظر است و مهمتر اینکه منتقد عرفان نیز هست.

۴- حافظ اهل اندیشه و فلسفه هم هست اما نه با اصطلاحات فلسفی، بلکه با اندیشیدن فلسفی، با زبان شعر و معناآفرینی. اندیشیدن حافظ به شیوه‌ای خلاف آمد عادت است.

۵- حافظ استاد سخن است. وی با مطالعه در دواوین شعر فارسی و عربی و با مطالعه عمیق قرآن، سخن خود را به اوج فصاحت می‌رساند. او از لفظ و معنای شعرای قبل از خود استفاده می‌کند اما همه را هنری‌تر به کار می‌برد.

۶- حافظ یک مُصلح اجتماعی است. او دردها و آسیب‌های اجتماع را می‌شناسد و این ویژگی تا ادبیات معاصر در ایران منحصر به فرد است. حافظ، صومعه، خانقاه، خرقه، صوفی، زاهد و شیخ و محتسب را به باد طنز می‌گیرد. هرچند خودش از موقعیت اجتماعی خوبی برخوردار است اما در غم خودش نیست.

۷- حافظ در غزل فارسی یک انقلاب ایجاد می‌کند. تا زمان او موضوع غزل منحصر در عشق و عرفان بود که با سعدی و مولوی در اوج به سر می‌برد اما او علاوه بر اینکه شعر این دو را با هم ترکیب کرد، به ابیات غزل نیز استقلال داد. به همین دلیل در شعر او حکمت و اسرار حیات معنوی نیز دیده می‌شود. او آزادی مثنوی را وارد غزل فارسی کرد و از سبزه تا ستاره سخن گفت.

۸- حافظ از بهترین و خوش‌آواترین بحرهای شعر فارسی استفاده می‌کند.

۹- شعر حافظ تأویل‌پذیر است. هر چند غیب‌گو نیست اما به دیوانش فال می‌گیرند. باده‌اش هم انگوری است و هم عرفانی.

۱۰- طنز و طربناکی شعر حافظ، شعر او را امیدوار کننده می‌کند.

برگرفته از کتاب چارده روایت

تألیف بهالدین خرمشاهی

از سفرنامه ناصرالدین شاه

روز پنجشنبه نهم شعبان

شهر کرمانشاهان تقریباً هفت هزار خانه دارد و متجاوز از سی حمام عمومی غیر حمامهایی که در خانه‌ها و مختصی است. کاروانسراهای تاجرنشین و معتبر اینجا غیر از آنچه برای قوافل و زوار است، شش کاروانسرا است. راسته‌بازار معتبر کرمانشاهان از میدان توپخانه ابتدا شده به دروازه سرقبرآقا منتهی می‌شود. آب معتبر این شهر، سرابی است که از سمت شرقی شهر می‌آید. باغات آن سمت را مشروب کرده به شهر می‌رسد. و غیر این سراب سه فئات دیگر هست که بیوتات و باغات شهر را مشروب می‌کند. باغ‌های شهر غالباً در سمت جنوب و شمال واقع است. اعلی این شهر مرکب از کله‌ر و زنگنه و قدری گوران و سایر طوایف و شهری قدیمی و غرباست که تخمیناً هفتاد هزار نفس است و در غالب فصول از صادر و وارد و متردد جمعیت زیاد می‌شود. مساجد معتبر این شهر مسجد جامع است که شبستان آنرا حاجی علیخان زنگنه بنا کرده و مسجد تابستانی آنرا محبعلی‌خان ساخته است. دیگر مسجد و مدرسه حاجی شهبازخان و مسجد نواب عالیه همشیره محمدعلی میرزای مرحوم، زن زین‌العابدین خان پسر حسینقلی‌خان قاجار و مسجد عمادالدوله است که تازه ساخته و بنای عالی دارد و ساعت بزرگ برای تعیین اوقات شبانروزی نصب کرده است. صنایع مختصه این شهر علاوه بر آنچه در سایر بلاد معمول است، صنعت تسبیح‌سازی است که از گل پخته در نهایت خوبی و کمال امتیاز می‌سازند. دیگر صنعت نمدمالی است که کلاه نمد و فرجی و غیره را نسبت به بسیار جاها بهتر و بیشتر می‌سازند. غالی‌بافی [کذا فی الاصل] هم در این شهر هست. عمارات دیوانی معروف این شهر، عمارت و باغ مرحوم محمدعلی میرزا، قلعه حاجی کریم مشهور به دلگشا که عمارت آنرا عمادالدوله تجدید و مرمت کرده است، دیوانخاه بزرگ که سر در آ مشرف به میدان توپخانه است، عمارت کشکول متصل به دیوانخانه، اندرون بزرگ متصل به عمارت کشکول، عمارت بیدستان جنب عمارت کاخ مابین اندرون و عرش آیین، عمارت عرش آیین پشت دیوانخانه طویله، خلوت فاصله میان عمارت کشکول و دیوانخانه، قورخانه سمت جنوبی باغ شاهراه، چاپارخانه پشت باغ، میدان سربازخانه سمت جنوبی عمارت دیوانی، میدان توپخانه که فی الحقیقه جلوخان عمارت دیوانی است، مجلس دیوانی طرف جنوب دیوانخانه، نقاره‌خانه جنوبی میدان توپخانه.

سمت شرقی کرمانشاهان الی بیستون جلگه حاجی آباد است. قرا و مزارع آن غالباً ملکی آقایان و اعیان کرمانشاهان است. آب مخصوص ندارد، به فئات و چشمه مشروب می‌شود و بیشتر زراعت این جلگه، گندم و جو دیم است. فالیز مختصر هم از پنبه و غیره دارند. زارع این سمت از طوایف متفرقه و خوش‌نشین است. از سمت شرقی به ماهی‌دشت منتهی می‌شود. بیلاق کرمانشاهان این سمت است. کوه سفید که فاصله جلگه کرمانشاهان و ماهیدشت است از کوه‌های بزرگ شمرده می‌شود... .

برگرفته از سفرنامه ناصرالدین شاه به کربلا و نجف

آداب معاشرت

شاید اختصاص دادن بخشی مستقل به آداب معاشرت آن هم در کتاب ادبیات و فارسی عمومی چندان مناسب به نظر نیاید. با این حال بر آن شدم که این بخش را برای مطالعه خوانندگان جوان در انتهای کتاب بگنجانم که ادب و ادبیات ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند

آداب معاشرت از دیدگاه دین اسلام و ائمه اطهار (ع)

- امام صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) نقل فرموده است: هرگاه کسی وارد خانه برادر مؤمنش شود، هرچند صاحبخانه امر کند بنشیند. زیرا صاحبخانه آشناتر است به خانه و محرم بودن آن.
- معمر بن خلاد گوید: به امام کاظم (ع) عرض کردم: عده‌ای با هم هستند و شوخی می‌کنند و می‌خندند. امام فرمود: اشکال ندارد اگر در آن فحش و هرزه‌گویی نباشد.
- از امام رضا (ع) نقل شده است: کس که بر چهره برادر مؤمنش تبسم زند، خدا برایش حسنه می‌نویسد.
- امام موسی کاظم (ع) فرمود: خوشرفتاری با همسایه فقط خودداری از اذیت او نیست، بلکه تحمل اذیت و آزار اوست.
- پیغمبر (ص) فرمود: محبوبترین راه بنده به سوی خدا، نوشیدن دو جرعه است: اول جرعه خشمی که با خویشنداری از آن جلوگیری کنی و دوم جرعه مصیبتی که با شکیبایی خود برگردانی.
- از امام جعفر صادق (ع) درباره خصلت‌های مؤمن نقل شده است: اول توفیق از جانب خدا، دوم خود و اعظ خویش بودن و سوم پذیرفتن نصیحت.
- امام صادق (ع) فرمود: در سه مورد فرد به صورت جمع خطاب می‌شود:
در موقع عطسه کردن که می‌گویی «یرحمکم الله» اگر چه کسی با او نباشد. در مورد سلام کردن می‌گویی «السلام علیک» و هنگام دعا برای دیگران می‌گویی «عافکم الله».
- امام صادق (ع) فرمود: بر سه کس سلام لازم نیست:
بر کسی که با جنازه همراه است. بر آنکه به نماز جمعه می‌رود و بر کسی که داخل حمام باشد.
- امام صادق (ع) فرمود که برای کامل شدن سلام دو حالت وجود دارد. اگر مخاطب مقیم است، دست دادن با او کافی است اما اگر مسافر است باید او را در آغوش بگیری. ایشان درباره آداب سلام کردن می‌فرماید: کوچک بر بزرگ، عابر (یا ایستاده) بر نشسته و جمعیت کم بر جمعیت زیاد سلام کند. اگر یک نفر از جماعتی سلام کند برای همه آنها کافی است و نیز اگر یکی پاسخ دهد از دیگران ساقط می‌شود.
- امام علی (ع) فرمود که لازم است انسان به خانه ده گروه رفت و آمد داشته باشد:

اول خانه خدا برای انجام عبادت. دوّم خانه فرمانروایی که اطاعت از او در ارتباط با اطاعت از خداست. سوّم خانه دانشمندی که علمش نفع دینی و دنیایی دارد. چهارم خانه اهل جود و بخشش. پنجم خانه افرادی که برای رفع گرفتاری‌ها از آن‌ها کمک می‌شود. ششم خانه اشراف و بزرگان که دارای مردانگی هستند. هفتم خانه کسانی که مشورت با آن‌ها باعث رشد فکری می‌شود. هشتم برادران ایمانی که رعایت حقوقشان واجب است. نهم دشمنانی که شر و دشمنی آن‌ها با مدارا و نرمی برطرف می‌شود. دهم کسانی که دیدار و گفتگوی آن‌ها بر ادب و فرهنگ می‌افزاید.

- پیامبر (ص) فرمود دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام برمی‌دارد، دائماً به پهلوهای خود نگاه می‌کند و پهلوهای خود را همراه شانه‌ها تکان می‌دهد.

- امام صادق (ع) فرمود هرگز با کسی مجادله نکنید؛ خواه صبور و بردبار باشد یا سفیه و نادان. چون کسی که با صبور مجادله کند، محکوم او می‌شود و کسی که با نادان مجادله کند، نادان او را پست و خوار می‌کند. - از ایشان نقل شده است که نشانه انسان‌های بهشتی چهار چیز است: روی باز، قلب رحیم، دست عطاکننده و زبان نرم.

برگرفته از

کتاب آداب معاشرت از دیدگاه معصومین نوشته شیخ حرّعاملی

کتاب آیین معاشرت از دیدگاه اسلام تألیف علی محمد حیدری نراقی

آداب معاشرت از دیدگاه ادبیات فارسی

- هر آن سرّی که داری با دوست در میان من، چه دانی که وقتی دشمن گردد. و هر گزندی که توانی به دشمن مرسان، که باشد که وقتی دوست شود.

- تا کار به زر برآید جان در خطر افکندن نشاید.

- خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی‌وقت هیبت ببرد. نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

- خبری که دانی دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیارد.

- هر که نصیحت خودرأی می‌کند او خود به نصیحت‌گری محتاج است.

- متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد.

- نه هر که به صورت نکوست، سیرت زیبا در اوست.

- پنجه با شیر زدن و مشت با شمشیر، کار خردمندان نیست.

- حکیمان دیردیر خورند، و عابدان نیم سیر، و زاهدان سدّ رمق، و جوانان تا طبق* برگینند، و پیران تا عرق کنند، اما قلندران چنانکه در معده جای نفس نماند و بر سفره روزی کس.

- دوستی را که به عمری فراچنگ آرند، نشاید* که به یکدم بیازارند.
- خلاف راه صواب است و عکس رای اولوالالباب*: دارو به گمان خوردن و راه نادیده بی کاروان رفتن.
- غزالی را پرسیدند: چگونه رسیدی بدین منزلت در علوم؟ گفت: بدان که هر چه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم.

برگرفته از گلستان سعدی، باب هشتم: در آداب صحبت

از نصایح بوذرجمهر حکیم:

- از استاد پرسیدم که چه سخن است که در نزد همه مذموم* باشد؟ گفت: از هنر خود تعریف کردن.
- گفتم از که حذر باید کرد؟ گفت از مردم چاپلوس و خسیس توانگر
- گفتم چه چیز است که بزرگی را تباه کند؟ گفت: از اغنیا بخیلی، از علما تکبر، از زنان بی شرمی و از مردان دروغگویی.
- گفتم پشیمانی از چه خیزد؟ گفت: از شتابزدگی.
- گفتم چه کنم تا در هیچ موضع غریب نباشم؟ گفت: از موضع تهمت بپرهیز.
- گفتم نشان دوست نیک چیست؟ گفت: آنکه خطای تو پوشاند و نصیحت از تو بازنگیرد.
- گفتم علامت دوست بد چیست؟ گفت: آنکه تو را بر بدی یاری کند و راز تو را آشکار نماید و بعد از آنکه کاری گذشته باشد گوید چنین و چنان می‌بایست کرد.
- گفتم از دوستی که ناشایستگی به وجود آید چگونه باید برید؟ گفت: به زیارتش کم می‌یابد رفت و از حالش کم باید پرسید و از وی کم باید حاجت خواست.
- گفتم چه چیز است که پنهان داشتن آن از مروت است؟ گفت: غم درویشی و صدقه دادن.
- گفتم چه چیز به دولت خلل رساند؟ گفت: مزاح کردن با زبردستان و نزدیک داشتن دونان و صحبت افسوس خوارگان.
- گفتم آفت علم چه چیز است؟ گفت: بر مردمان عرض کردن بی آنکه خواهند و به غیر اهل آموختن.

برگرفته از کتاب مناجات و مقالات

آداب معاشرت از دیدگاه جامعه‌شناسان و روانشناسان معاصر:

- مناسب‌ترین وقت ورود مهمان برای مهمانی به صرف ناهار، ساعت دوازده و سی دقیقه الی یک بعد از ظهر است و برای مهمانی شام نیز ساعت هشت الی هشت و سی دقیقه زمان مناسبی است.
- میزبان باید ابتدا مهمانان را در انتخاب محل نشستن راهنمایی کند و پس از سلام و احوال‌پرسی و چند لحظه توقف در کنار مهمانان برای آوردن چای و شربت دقایقی آنها را تنها بگذارد.
- مهمان نباید بدون تقاضای میزبان به عنوان کمک به آشپزخانه وارد شود.
- نه مهمان و نه میزبان نباید از تورم و مشکلات اقتصادی صحبت کنند.
- دستمال سفره را باید نیمه‌باز کرد و بر روی زانو انداخت. قرار دادن دستمال سفره به یقه لباس، کار درستی نیست. البته افراد مسن و یا ضعیف در این مورد استثنا هستند.
- هنگامی که مهمان غذای خود را تمام می‌کند باید به میزبان بفهماند که غذایش تمام شده. برای این کار بشقاب را مانند یک صفحه ساعت در نظر می‌گیریم و قاشق و چنگال خود را بر روی هم گذاشته یا به موازات هم قرار می‌دهیم و آنها را به جای عقربه‌های ساعت در زمان سه و پنجاه دقیقه می‌گذاریم. در روشی دیگر، اگر عقربه‌ها در یک سمت بشقاب قرار بگیرند باید ساعت چهار و بیست دقیقه را نشان دهند. تقریباً جای عقربه‌ها نزدیک به هم است. نشانه دیگر برای اتمام غذا این است که باید دستمال را در طرف چپ بشقاب بگذارید.
- تشکر کردن از میزبان نشان‌دهنده شخصیت مهمان است. مسلماً هنگام خداحافظی به صورت عادت از میزبان تشکر می‌کنیم ولی بهتر است که دو روز بعد از مهمانی و به صورت تلفنی نیز از زحمات او تشکر نماییم. اگر مهمان اهل شهرستانی دیگر است، باید هنگام رسیدن به خانه خود از میزبان تشکر کند. در گذشته این کار با ارسال نامه صورت می‌گرفت اما امروز با تلفن انجام می‌شود. در این حالت تماس تلفنی بهتر از ارسال پیامک یا ایمیل است.
- هنگام ورود خانم یا خانم‌ها به اتاق، آقایان باید به نشانه احترام از جای خود بلند شوند.
- هنگام ورود یک انسان مسن، همه افراد باید از جای خود بلند شوند و جنسیت مطرح نیست. در گذشته چنین مرسوم بود که خانم‌ها به ویژه دختران جوان در مقابل آقایان از جای خود بلند نمی‌شدند اما امروزه این رفتار صحیح نیست.
- وقتی یک‌بار با کسی سلام و احوال‌پرسی کرده‌ایم، لزومی ندارد برای ورود دوباره او از جای خود بلند شویم. در چنین حالتی نیم‌خیز شدن هم کفایت می‌کند و احترام شما را به فرد وارد شده نشان می‌دهد.
- هنگامی که می‌خواهید دو نفر را به هم معرفی کنید باید به سن، مقام و جنسیت آنها توجه کنید. شما باید ابتدا شخصیت مهم‌تر را معرفی کنید پس بهتر است ابتدا فرد مسن را به جوان معرفی کنید. مدیر، رییس و... را به افرادی که جایگاهی پایین‌تر دارند معرفی کرده و بانوان را به آقایان معرفی کنید. یعنی در معرفی، زنان به مردان ارجحیت دارند.

- هنگام برخورد با یک آشنا باید با او دست بدهیم. در این حالت نیز، افراد مسن، خانم‌ها و کسانی که از نظر مقام و جایگاه در موقعیت بالاتری هستند در اولویت قرار می‌گیرند. این افراد اگر متمایل به دست دادن باشند دستان خود را به سمت شما دراز می‌کنند. پس آقایان توجه داشته باشند که اگر یکی از بانوان محرم خود را در خیابان دیدند به هیچ عنوان برای دست دادن با او اظهار تمایل نکنند و بگذارند که ایشان در این باره پیش قدم شوند.

- بسیار اتفاق می‌افتد که در یک آسانسور شلوغ، مردم به هم تنه زده یا برای ایستادن به مشکل برمی‌خورند. در چنین موقعیت‌هایی، نحوه قرار گرفتن در آسانسور به گونه‌ای می‌شود که ناچار می‌شویم به یکی پشت کرده و یا رخ به رخ با دیگری باشیم که گاه خوشایند نیست. قاعده ایستادن در آسانسور اینگونه است که همه افراد رو به در می‌ایستند. در چنین حالتی دلخوری ایجاد نمی‌شود.

- هنگام پایین رفتن از پله‌ها، آقایان باید جلوتر از خانم‌ها و اشخاص سالمند حرکت کنند و هنگام بالا رفتن این ترتیب تغییر می‌کند. چنین رفتاری در ساختمان‌های تاریک، سرایشی‌های تند، لغزنده و زمین‌های ناهموار هم رعایت می‌گردد. با این کار امنیت خانم یا شخص سالمند حفظ می‌شود.

- یکی از مواردی که برای مردم سوال است این می‌باشد که داشتن کلاه، نشانه احترام است؟ و یا در چه زمانی باید آن را برداریم؟ خانم‌های ایرانی غالباً کلاه بر سر نمی‌گذارند و از روسری و مقنعه برای پوشش سر استفاده می‌کنند. با این حال اگر خانمی از کلاه تزئینی استفاده می‌کند لزومی ندارد آنرا در مکان‌های عمومی، آسانسور، اتوبوس، کتابخانه، رستوران، سینما و... بردارد. اما آقایان در مکان‌های عمومی مانند مدرسه، تالار، کتابخانه، رستوران، سینما و... باید کلاه خود را بردارند. البته در وسایل حمل و نقل عمومی، فرودگاه، ایستگاه قطار و آسانسور لزومی به برداشتن کلاه مردانه نیست.

- در برخورد با افراد و در هنگام سلام کردن، عینک آفتابی‌تان را بردارید تا بتوانید تماس چشمی برقرار کنید. تماس چشمی بخش مهمی از سلام و احوال‌پرسی است و برداشتن عینک کاری غیر دوستانه به نظر می‌رسد.

برگرفته از کتاب‌های

کتاب جامع آداب معاشرت امیلی پست تألیف پگی پست و دیگران

آداب معاشرت برای همه تألیف داود نعمت‌الهی

هنر آشپزی تألیف رزا منتظمی